مدعيان سلفي‌گري و داعش

مدعيان سلفي‌گري و داعش

فاطمه قنبري

كارشناس ارشد علوم تربيتي

خديجه شفائي

كارشناس علوم سياسي

چكيده

دولت اسلامي عراق و شام، نامي كه بر خود نهاده‌اند، تا نماينده‌ي حكومتي باشند كه صدها سال است كفنش نيز پوسيده است! چند ماهي است روزانه با اين نام در خبرگزاري‌ها مواجه مي‌شويم. اما اين دولت كجاست و كي تشكيل شد؟! ماهيت آن چگونه است؟ عوامل و دلايل پايداري آن تاكنون مديون چه بوده است؟ ظهور و بروز داعش با اين قد و قواره مطمئنا تنها نمي‌تواند بر پايه‌ي رشد خود اين گروه بدون كمك‌هاي بيروني باشد. آنچه در اين مقاله به دنبال پاسخ دادن به آن و يا حداقل طرحي از آن هستيم،

پيدا كردن ردپاي عربستان سعودي به عنوان بزرگترين حامي بيروني آن است. و به دنبال آن پي بردن به منافعي كه رژيم آل سعود، پشت پرده‌ي اين حمايت‌ها خواهان رسيدن به آن است.

واژگان كليدي: خاورميانه، عراق، داعش، آل سعود، عربستان سعودي.

پس از سقوط صدام، بن لادن زرقاوي را مامور كرد كه شاخه القاعده در عراق را تشكيل دهد. او هم در عراق مستقر شد و جماعت توحيد و جهاد را تشكيل داد. زرقاوي سال 2006 كشته شد و ابوعمر بغدادي شد رهبر القاعده در عراق. اسم گروه را هم به "دولت اسلامي در عراق" تغيير داد. بغدادي كشته شد، ابو محمد مهاجر رهبر گروه شد، او هم كشته شد. بعد ابوبكر بغدادي شد امير دولت اسلامي در عراق. تا قبل از شروع بحران سوريه، اين دولت اسلامي در عراق فعاليت مي‌كرد.با شروع بحران سوريه، ابوبكر بغدادي يكي از اطرافيانش به نام ابومحمد جولاني سوري را براي تشكيل شاخه القاعده در سوريه به نام جبهه النصرة به آنجا فرستاد. خيلي سريع كار النصرة گرفت و همه تكفيري ها جذبش شدند و خيلي سريع تبديل به قوي ترين گروه مسلح حاضر در سوريه شدند. ادبياتشان هم جهادي و عقيدتي بود و سخت عقب مي كشيدند. امريكا اسمش را گذاشت در ليست گروه هاي تروريستي. اما در همين زمان بود كه اختلافاتي بين جولاني و ابوبكر البغدادي بروز كرد.در نتيجه‌ي اختلافات ابوبكر بغدادي خودش به سوريه آمد و اعلام كرد دو شاخه عراق و شام را ادغام كرده است و اسمش را هم گذاشت دولت اسلامي عراق و شام (داعش). جولاني بلافاصله بيانيه داد كه من اين ادغام را قبول ندارم، و با ابوبكر بغدادي بيعت نكرده ام بلكه با ايمن الظواهري بيعت كرده ام. الظواهري هم بيانيه داد كه اين ادغام درست نيست و بغدادي به عراق برگردد و جولاني در شام باشد. اما بغدادي قبول نكرد. اين شد مبدا يک اختلاف نظامي و باعث بروز يک كشتار جدي بين اين گروه‌ها شد. داعش ديگر فقط با اين ها مي جنگيد حتي با نظام هم نمي جنگيد. در طي دو سال داعش بسياري از مناطق شمالي و شرقي را در دست گرفت. ابومحمد جولاني خيلي تضعيف شد و حتي بعضي يارانش به داعش پيوستند. روند قدرت گيري داعش ادامه داشت تا اين كه جريان موصل پيش آمد و بغدادي اعلام خلافت كرد. گفت خليفه كلّ مسلمينم. پيروزي هايي كه داعش در موصل به دست آورد و به نزديكي هاي بغداد رسيد، وضعيت جديدي در ميان برخي از اهل سنت ايجاد كرد كه اكنون با آن مواجهيم. اهل سنت تحت تاثير فتنه مذهبي حس مي كنند كه به آنها بسيار ظلم شده و داعش آمده آنها را نجات دهد.

از سوي ديگر تحولات سوريه و درگيرشدن دولت سوريه با گروه‌هاي تروريستي كه بيشتر در مناطق غربي سوريه فعاليت مي‌كردند، زمينه را براي حضور آزادانه‌ي داعش در سوريه فراهم آورد.

اما اين همه‌ي ماجرا نيست، اين فقط سير تاريخي شكل‌گيري جريان داعش از درون گروه‌هاي تكفيري در عراق است. در واقع خاورميانه در خلال سال‌هاي متمادي تا به امروز همواره شاهد ظهور گروه‌هاي تروريستي با اسامي و عناوين مختلف بوده است، اما هيچكدام تاكنون نتوانسته بودند همچون داعش به عنوان تهديدي اينچنين جدي براي منطقه و جهان تلقي شوند. از همين رو در ادامه به بررسي اسباب و عللي مي‌پردازيم كه با تكيه بر آنها داعش توانسته است به جايگاه كنوني كه در آن قرار دارد دست يابد.

1-منابع مالي،

گروه تروريستي داعش يكي از ثروتمندترين گروه هاي تروريستي در جهان بر شمرده مي شود، به ويژه پس از آنكه توانست كنترل شهر "موصل" عراق را در اختيار خويش گيرد. علي رغم نبود اطلاعاتي صحيح و در عين حال معين در اين باره، اما پيش گويي ها در خصوص منابع تأمين اموال گروه تروريستي داعش همچنان در نوسان و تغيير وتحول است. دولت اسلامي در عراق و شام ملقب به "داعش"، ۴۲۰ ميليون دلار آمريكا را از بانک مركزي شهر "موصل" در شمال عراق، پس از يورش به اين منطقه به دست آورد به گونه اي كه هم اكنون حدود ميلياردها دلار پول در اختيار دارد كه مي تواند به بهانه ترغيب جهاد اين اموال را به كار گيرد، اما منبع اصلي تأمين اموال "داعش" همچنان بحث و جدلهاي بسياري را برانگيخته است. در اين ميان دولت عراق مسبب اصلي تأمين اموال داعش را عربستان سعودي مي داند و انگشت اتهام را به سمت اين كشور نشانه رفته است؛ چنانكه "نوري مالكي" نخست وزير پيشين عراق چندي پيش در تاريخ ۱۷ ژانويه ۲۰۱۴ عربستان سعودي را مسئول تأمين اموال گروه تروريستي داعش بر شمرد. اين در حالي بود كه اين اظهارات با مخالفت ايالات متحده آمريكا هم پيمان سعودي ها مواجه شد، و "جين پساكي" سخنگوي وزارت خارجه آمريكا، اظهارات "نوري مالكي" را كينه توزانه و ناصحيح دانست. در اين ميان سئوالات بسياري در خصوص چگونگي تأمين منابع مالي داعش مطرح مي شود و يكي از مهمترين آنها اين است كه آيا اين امر توسط كشورهاي عربي حاشيه خليج فارس صورت مي گيرد؟ در اين راستا "چارلز لستر" تحليلگر مركز شورش و ضد تروريسم مي گويد كه دليل راسخ و محكمي نمي توان ارائه كرد كه لزوما يكي از كشورهاي عربي حاشيه خليج فارس به حمايت مالي از داعش روي آورده باشند، اما "گونتر مايز" مدير مركز مطالعات جهان عرب در دانشگاه "ماينز" آلمان، با اشاره به اينكه ترديدي در گفته خود ندارد، حمايت كشورهاي عربي حاشيه خليج فارس و در رأس آنها عربستان سعودي، قطر، كويت و امارات را منبع اصلي تأمين اموال داعش تلقي مي‌كند. مايز علت حمايت مالي اين كشورها از داعش را به نوعي حمايت

از آنها در مقابل بشار اسد در سوريه و عراق مي داند. همچنين مايز با اشاره به اين نكته كه سعودي ها به خوبي از خطرات بازگشت تروريست هاي داعش به عربستان و امكان كودتاي آنها عليه نظام سعودي آگاهند مي گويد: البته منبع بزرگ تأمين اموال اين اشخاص دولت عربستان نيست، بلكه شخصيتهاي ثروتمند سعودي هستند. در اين ميان نفت عامل دوم تأمين منبع مالي گروه تروريستي داعش است كه بر منابع نفتي در شمال سوريه سيطره يافته و به انتقال نفت از خلال مرزها به تركيه اقدام مي كند. در عين حال اكنون "داعش" در شرايطي قرار گرفته كه مي تواند به شكل مستقل اموال خويش را تأمين كند، چنانكه "چارلز لستر" در اين باره مي گويد: داعش همواره تلاش كرده تا شبكه هايي را در جوامع تحت سيطره خود تأسيس كند تا بتواند منبع تأمين اموال خود را تضمين كند. اين گفته را مي توان از خلال سرمايه هايي كه اين گروه به طور برنامه ريزي شده در شهر موصل به دست آورد به خوبي ديد. در اين ميان"چارلز لستر" پژوهشگر انديشكده بروكينگز دوحه در خصوص قربانيان عمليات باج خواهي مي گويد: بازرگانان كوچك، شركتهاي بزرگ، شركتهاي ساخت و ساز و برخي مسئولان محلي منابع مالي داعش هستند. وي همچنين ادامه مي دهد: تخمين هاي بسياري وجود دارد كه نشان مي دهد داعش با تحميل ماليات بر مناطقي همچون استان "الرقة" در شمال شرق سوريه كه تحت سيطره خود قرار دارد، اموال خود را تأمين مي كند. در عين حال كمك رساني برخي از موسساتي كه با رئيس جمهور ملعون عراق، صدام حسين، در ارتباط هستند، از نظر كارشناس مايز تا حدي بعيد است، و وي اهداف ميان طرفين را متناقض با يكديگر مي داند و بر اين باور است كه دو طرف با وجود رغبت در از بين رفتن دولت شيعي در عراق نمي توانند با يكديگر كنار بيايند، چرا كه داعش خواستار تأسيس به اصطلاح دولتي اسلامي است و عناصر حزب بعث خواستار شكل گيري قدرتي دموكرات و سكولار است.

از سوي ديگر سيطره داعش بر بيش از ۴۲۰ ميليون دلار بانك مركزي موصل و نيز ديگر بانكهايي كه در ديگر مناطق در اختيار گرفته توانسته است منبعي جهت تجهيز جهادگرايان باشد. بر اساس برآوردهاي "اليوت هيگينز" محقق انگليسي، اموالي كه هم اكنون در اختيار داعش قرارگرفته است، توانسته اين گروه را جهت پرداخت ماهانه ۶۰۰ هزار دلار به ۶۰ هزار عضو اين گروه به مدت يک سال ياري كند. برآوردها حاكي از آن است كه تعداد تروريستهايي كه هم اكنون در داعش مشغول به جنگ هستند به ۱۰ هزار تن مي رسد. "چارلز لستر" بر اين باور است كه داعش اموالي را به تروريستهايي كشورهاي غربي كه در صفوف اين گروه تروريستي قرار گرفته و همراه با ديگر قوات مي جنگند پرداخت مي كند. پس از آنكه داعش توانسته است بر سلاحهاي آمريكايي زمان ورود به موصل دست پيدا كند، در حال حاضر اين امكان نيز وجود دارد كه در بازارهاي جهاني جهت دستيابي به سلاح‌هاي جديد نيز وارد عمل شده باشد.

2-منابع انساني،

داعش در زمينه‌ي تامين نيروي انساني تاكتيک‌هاي متفاوتي را پياده مي‌كند. از يک طرف به جذب نيرو از اروپا مي‌پردازد. به تخمين كميسيون اتحاديه اروپا، بيش از ۲۰۰۰ نفر از اين اتحاديه در ميان تروريست‌هاي "داعش" در سوريه و عراق هستند. كارشناسان امنيتي مي‌گويند آن‌ها از مسير تركيه خود را به مناطق تحت سلطه اين گروه مي‌رسانند.

در گزارشي در «تاگس شاو» آمده است كه طرفداران گروه «داعش» در بروكسل، لاهه يا لندن، پرچم‌هاي سياه خود را در بسياري از شهرهاي اروپا به نمايش مي‌گذارند. سخنگوي كميسيون اتحاديه اروپا در پاسخ به اين سوال كه چه تعداد افراد خود را اروپا به گروه «داعش» مي‌رسانند، گفت: «ما قطعا بيش از ۲۰۰۰ نفر تخمين مي‌زنيم.» به گفته او اين افراد در سوريه و عراق آموزش نظامي مي‌بينند، در خدمت «داعش» قرار مي‌گيرند و زماني نيز به اروپا بازمي‌گردند. سخنگوي كميسيون اتحاديه اروپا تاكيد مي‌كند كه اين خطر بزرگي براي اروپاست. به گزارش دولت بلژيک تنها ۳۸۵ نفر در حال حاضر از اين كشور در سوريه مي‌جنگند كه بيشترشان از هنگام اعلام «داعش» به آنجا رفته‌اند. خيلي از آن‌ها بنا بر اطلاعات دولت بلژيک اهل بروكسل و انتورپن (يک شهر ساحلي بلژيک) هستند.

يكي از مبلغان اسلام افراطي در بروكسل كه از سردسته‌ها‌هاي جنبش «شريعت براي بلژيک» است. او شعار مي‌دهد: «اعتياد به قمار، مواد مخدر و الكل و روسپيگري در سراسر اروپا بيداد مي‌كند» و خواهان يک جايگزين مي‌شود. بسياري از طرفدارانش "داعش" را اين «جايگزين» مي‌دانند و حاضرند براي اين «دولت» بجنگند. در ادامه گزارش «تاگس شاو» آمده است: سخنان مبلغاني كه در حقيقت نفرت را تبليغ مي‌كنند، در ميان بخشي از جوانان در اروپا خريدار دارد. به عنوان مثال در ميان جوانان محله فقيرنشين شيلدرويک در شهر لاهه در هلند. آن‌ها در آنجا در تظاهرات خود به راحتي براي جنگ با آمريكا و يهوديان تبليغ مي‌كنند. اكنون نزديک به ۱۴۰ هلندي در ميان صفوف «داعش» در عراق و سوريه هستند. بيشتر كساني كه مي‌خواهند به «داعش» بپيوندند، به تركيه پرواز مي‌كنند و به محله فاتح در شهر استانبول مي‌روند. كارشناسان امنيتي اروپا به اطلاعاتي دست يافته‌اند كه نشان مي‌دهد در دفتري كه در اين محله كه در اصل كارچاق كن «داعش» است، به آن‌ها مبلغ ۴۰۰ دلار براي شروع كار و مداركي براي عبور از مرز داده مي‌شود. برخي از آن‌ها افرادي هستند كه ظاهرا كاري عادي دارند و به «مرخصي سالانه» مي‌روند!. اما بخش ديگري از نيروهاي داعش از درون منطقه تامين مي‌شوند. بسياري مسلمانان در كشورهاي اسلامي و عربي، يكي از مهم ترين دلايل مشكلات امروز مسلمانان را از بين رفتن خلافت اسلامي و تشكيل حكومت هاي مستبد و غير اسلامي در كشورهاي اسلامي مي دانند، براي اين گونه افراد تشكيل يک

دولت اسلامي راه نجات از مشكلات امروز و مقدمه شروع دوران طلايي تمدن اسلامي است. داعش با توجه به علاقه مسلمانان به تشكيل دولت اسلامي، يكي از مهمترين برنامه هايش را تشكيل يک دولت اسلامي بزرگ اعلام كرده است. بخش زيادي از مردم كشورهاي عربي مسلمان، يكي از دلايل افول قدرت كشورهاي اسلامي را به دليل اجراي قرارداد سايس پيكو پس از جنگ جهاني اول مي دانند، قراردادي كه كشورهاي عربي مسلمان را به كشورهاي كوچک تجزيه كرد و بين اين كشورها مرز ايجاد كرد، لذا شعار از بين بردن مرزها و ايجاد يک خلافت اسلامي واحد مي تواند افراد بسياري را از كشورهاي عربي مسلمان جذب كند. داعش در همين راستا از سال پيش اعلام كرد كه كه به دنبال برداشتن مرزها و ايجاد يک خلافت اسلامي واحد در سرزمين‌هاي اسلامي است و براي دادن جنبه عملي به اين شعار سال گذشته گستره فعاليتش را از عراق به سوريه گسترش داد و سوريه و عراق را يک سرزمين واحد خواند. داعش همچنين پس از اشغال بخشي از كشور عراق به سرعت خاكريزهاي و موانع مرزي بين دو كشور عراق و سوريه را از بين برد و اعلام كرد كه اين كارش قدم اول براي از بين بردن مرزها بين تمام كشورهاي اسلامي است.

سرمايه گذاري بر روي كودكان و نوجوانان

يكي از برنامه هاي داعش در ابتداي ورودش به سوريه، برگزاري دوره هاي ديني براي كودكان و جوانان بود تا بتواند از اين طريق كودكان و نوجوان را جذب خودش كند، داعش پس از اتمام اين دوره هاي ديني، بسياري از شركت كنندگان را به اردوگاه هاي آموزشي نظامي برد تا پس از آموزش، آنها را در درگيري ها به كار بگيرد.

داعش پس از جذب كودكان و نوجوانان پر انرژي به آنها مسئوليت هايي را مي دهند، داعش پس از شستشوي مغزي كودكان و نوجوانان، آنها را در عمليات هاي مختلف از جمله عمليات هاي انتحاري به كار مي گيرد.

كودكان و نوجواناني كه از سنين پايين عضو گروه داعش شده اند، به اين گروه وفادارتر هستند، چون آنها همه وجود خودشان را جزئي از گروه داعش مي دانند و نيز اين كودكان مبلغان خوبي براي اين گروه هستند. يكي از ترفندهاي داعش، جذب اشخاص متنفذ عشائر در سوريه و عراق است تا به دنبال جذب اين افراد متنفذ، باقي افراد آن عشيره هم به داعش بپوندند، سنتي كه از ديرباز در بين قبايل عرب مرسوم بوده است و داعش موفق شده به شكل مطلوبي از آن استفاده كند. داعش كمک هاي مالي زيادي را به رهبران عشائر سوريه و عراق مي كند تا آنها با نيروهايشان به داعش بپيوندند، داعش همچنين از اختلافات بين عشائر مختلف استفاده مي كند تا يک عشيره به دليل كينه از يک عشيره ديگر، به خود جذب

كند. راه ديگري كه داعش در منطقه براي جذب نيرو استفاده مي‌كند تحريک قبايل سني بر عليه شيعيان مي‌باشد. پس از برکناري صدام حسين در عراق و قدرت گرفتن شيعيان در اين کشور مناطق سني نشين با تحريک کشورهايي همچون عربستان دچار ترسي موهوم از شيعيان به رهبري جمهوري اسلامي ايران شدند. داعش در طول حيات خود سعي کرده است که با استفاده از اين حربه و به بهانه‌ي جنگ با دولت شيعي به جزب نيرو از بين اهل تسنن بپردازد.

3-استراتژي جنگي،

تاکتيک‌هاي نظامي داعش اساسا براساس امکانات اين گروهک تروريستي است. از يک طرف، راهکار ايجاد کمين‌ها را در پيش مي‌گيرد و از سوي ديگر درصدد غافلگير کردن دشمنان خود مي‌باشد چرا که اين گروه مي‌داند که توانايي‌ها و امکانات موجود اين گروه اين امکان را بوجود نمي‌آورد تا روش ارتش‌هاي نظامي را براي دفاع از مناطق تحت تصرف خود استفاده کند. اعضاي داعش همچنين مانع از ورود دشمنان خود به مناطق تحت کنترل خود نمي‌شوند، بلکه دشمنان را به اين مناطق مي‌کشانند و سپس آن را در دام کمين‌هايي که از قبل ترتيب داده شده است، مي‌اندازند تا بيشترين تلفات را به نيروهاي طرف مقابل برسانند. همچنين بعيد نيست که داعش برخي تدابير را در نظر داشته باشد تا دست به غافلگيري‌هاي نظامي بزند که بر آن براي جبران شکست‌هايش حساب باز کرده است. احتمالا اين غافلگيري‌ها توسط عمليات انتحاري عليه اهداف مهم و يا حمله غافلگيرانه به پايگاه است که احتمالا در برخي از کشورهاي مجاور نيز که داعش هنوز وارد آن نشده است، صورت مي‌گيرد. برخي از رخدادهاي ميداني به ماهيت تاکتيک داعش اشاره دارد چرا که تعداد زيادي از نيروهاي اين گروه از خيابان‌هاي دو شهر الرقه در سوريه و موصل عراق ناپديد شده و پس از کوتاه کردن ريش‌هايشان به خانه‌هاي خود بازگشته تا به زندگي عادي خود بپردازند که اين امر احتمالا نشانگر ماهيت تاکتيک‌هايي است که اين گروه آماده مي‌کند. همچنين بازگشت روز افزون و برنامه‌ريزي شده برخي از افراد مسلح خارجي به کشورهايشان مي‌تواند شاخصه‌ ديگري از ماهيت اقدامات غافلگيرکننده داعش باشد.

4-تبليغات رسانه‌اي گسترده،

داعش برخلاف بسياري از گروه هاي تكفيري ديگر، در شبكه هاي اجتماعي همچون تويتر و فيس بوک فعال است، اعضا و طرافداران داعش صدها حساب در شبكه تويتر دارند، آنها در اين حساب ها به صورت شبانه روزي، اخبار و تصاوير پيشروي ها و عمليات هاي داعش را منتشر مي كنند. با توجه به اينكه شبكه هاي اجتماعي همچون توئيتر و فيس بوک در كشورهاي عربي و ميان مسلمانان غرب نشين محبوب هستند، خوراک هاي تبليغاتي داعش به بسياري از افراد مي رسد و تعدادي از آنها جذب اين تبليغات مي شوند. بهره برداري از رسانه‌ها به خصوص دنياي مجازي به اين شكل را مي‌توان از شگردهاي منحصر به فرد داعش دانست كه در اين ابعاد در بين شبكه‌هاي تروريستي ديگر تاكنون سابقه نداشته است.

5- ايجاد رعب و وحشت

داعش از اين حربه به نحو وحشيگرانه‌اي در جهت تضعيف روحيه‌ي مناطقي كه قصد حمله به آن‌ها را دارد استفاده مي‌كند. از جمله‌ي اين روش‌ها تجاوز به زنان و دختران، و انتشار اخبار آن به طور گسترده و همچنين كشتار گروهي و سربريدن افراد است. تمامي اين روش‌هاي خشونت‌بار بع عنوان عاملي براي ترساندن مردم منطقه و جهان و همچنين ابزاري براي تبليغ رسانه‌اي آنها گشته است.

تماتمي اين مسايل مربوط به خود داعش و شكل‌گيري آن بودند اما آنچه در اين مقاله به دنبال آن هستيم. رديابي منافع رژيم‌هاي عربي در جريان شكل‌گيري داعش است. از همين رو و بنا به متقضبات آن به بررسي نقش اين رژيم‌ها در روند رشد اين گروهک تروريستي مي‌پردازيم.

مي‌توان گفت اصلي ترين منبع خارجي تغذيه كننده‌ي داعش رژيم آل سعود است كه حاكم بر عربستان سعودي هستند. آل سعود از سه روش عمده در طول حيات داعش به كمک آن پرداخته‌اند:

1-حمايت فكري، حمايت آل سعود از گروه‌هاي تكفري و جريان سلفي‌گري سابقه‌اي طولاني دارد و به انديشه‌هاي ابن تيميه و محمد بن عبدالوهاب باز مي‌گردد. اما به طور كلي مي‌توان حمايت عربستان از سلفي‌گري را به دو بخش تقسيم كرد.

بخش اول شامل جريان سلفي‌گري ميانه رو است. اين جريان همواره مورد حمايت عربستان سعودي بوده و هست، كه از طريق دستگاه‌هاي رسمي تبليغي و ترويجي عربستان سعودي مورد حمايت مستمر قرار مي‌گيرد.

اما سلفي گري چيست؟

سلفی‌ها خود را پیرو مکتب «اهل حدیث» می‌دانند که در عصر عباسیان و پس از اختلاف با معتزله و اهل کلام و شیعیان، پدید آمدند. پس از درگذشت احمدبن‌حنبل در سال241ق که بنیان‌گذار مذهب اهل حدیث است، این شیوه در میان حنبلي‌ها ادامه داشت و حنبلي‌ها در اصول و فروع و عقیده و احکام، خود را پیرو اهل حدیث دانستند. خلفای عباسی از دوران «متوکل» تا زمان «مقتدر»، به ترویج این مکتب پرداختند. در سال 305ق، ابوالحسن اشعری (متوفای324ق) تحت عنوان «احیاگری مکتب اهل حدیث» و به طور اخص احمدبن‌حنبل، مکتبی را پی‌ریزی کرد و خواست اصلاحاتی در عقیده اهل حدیث ایجاد کند؛ زیرا عقیده آنان با خرافات زیادی آمیخته شده بود و پیوسته می‌گفتند: «قرآن، قدیم است» و بشر در زندگی خود فاقد «اختیار» است و خدا دست و پا و چشم و دیگر اعضا را دارد! او برای اصلاح این مکتب، به پا خاست و توانست اصلاحاتی انجام دهد؛ ولی متعصبان اهل حدیث او را از خود طرد کردند. با پیدایش مکتب اشعری، شکاف عظیمی بین اهل حدیث و آنها پدید آمد و پیوسته در جنگ و جدال بودند و گاهی اختلافاتشان به خونریزی می‌انجامید و علتش این بود که اشعری اصلاحاتی در عقیده اهل حدیث انجام داد و برای خود در مسائل عقیدتی مقامی قائل شد. در تمام این دوران که اهل حدیث در یک طرف و اشاعره در طرف دیگر بودند، هرگز «سلف» و «سلفیه» به عنوان مذهب مطرح نبود تا اینکه ابن‌تیمیه (م728 ق) دعوت به شیوه «سلف» را شعار مکتب خود ساخت؛ ولی وي از کلمه «سلفیه» بهره نمی‌گرفت و می‌گفت: ما تابع «اهل سنت و جماعت» هستیم که در سه قرن نخست مي‌زیسته‌اند؛ یعنی از 11تا 300ق.

روش فکری سلفیه

مسئله مهم، آگاهی از روش فکری سلفیه است، آنها دو روش دارند که به هم نزدیک است: گروهی فقط کتاب و سنت را حجت دانسته، از داوری‌های عقل کمک نمی‌گیرند. گروه دیگر می‌گویند قرآن و سنت وقتی برای ما حجت است که با فهم «سلف» همراه باشد؛ زیرا ما آیین خود را از آنها گرفته‌ایم.

آنان در تعبد به نص «کتاب و سنت»، بین خبر واحد و خبر متواتر فرق نمی‌گذارند و خبر واحد را در تبیین عقاید و معارف، حجت می‌دانند و چند وقت پیش در همایشي درباره «حجیت خبر واحد در عقاید»که در عربستان سعودی برگزار شد، همگان تصریح کردند که قول ثقه در عقاید برای ما حجت است. بر همین اساس خدا را با صفات بشری توصیف می‌کنند و برای او به خنده و گریه و آمدن و رفتن و نشستن و پا

نهادن در جهنم معتقد هستند و می‌گویند: «صدای تختی که روی آن می‌نشیند، مانند صدای کجاوه است!».

شیوه سلفیه در استنباط عقاید

آنان می‌گویند: «باید از صحابه و تابعان پیروی کرد؛ زیرا فهم آنان، مقیاس حق و باطل است» و در این مورد، به حدیث نقل شده از رسول خدا(ص) استدلال می‌کنند که فرمود: «خیرُ القرون قرنی، ثمّ الذین یلونهم ثم الذین یلونهم...: بهترین مردم، مردم زمان من هستند. سپس مردمی که پس از آنان می‌آیند. سپس مردمی که بعد از آن گروه می‌آیند.» آنگاه دوران هر کدام از سه گروه یاد شده را صد سال تخمین می‌زنند که مجموعاً سیصد سال می‌شود. ابن‌تیمیه و پیروانش با این حدیث، سه قرن نخست اسلامی را «که هر قرنی از نظر آنان صد سال است»، ملاک حق و باطل شمرده و آنچه را که در این زمان انجام گرفته و یا به طور عملي آن را تأیید کرده‌اند، به صورت کامل می‌پذیرند، چون پیامبر اکرم(ص) در این حدیث، این سه قرن را قرون ممتاز شمرده است. امتیاز این قرنها به خاطر کسانی است که در آن سیصد سال زندگی می‌کردند و خیر بودن آنان، موجب این است که گفتار و سکوت آنان را حجت بدانیم. این نظریه، با سئوالات و ابهامات زیادی همراه است.

اشکالات دیدگاه سلفیه

سؤال اول: «قرن» در لغت عرب، بر خلاف اصطلاح معاصر، به معنی صد سال نیست، بلکه به معنی جمعیتی است که در یک زمان با هم زندگی می‌کنند و سپس جمعیت دیگر جای آنان را می‌گیرند و قرآن مجید هم کلمه «قرن» را در همین معنا به‌کار برده است. واژه «قرون» در قرآن کریم هفت بار به‌کار رفته و هرگز از آن، «قرن» اصطلاحی یعنی «صد سال» اراده نشده، بلکه به معنای «مردم یک زمان» به کار رفته است. نمونه‌اي از این کاربرد، این آیه شریفه است: «ألم یروا کم أهلکنا من قبلهم من قرنٍ مکّنّاهُم في الارض ما لم نُمکّن لکم وأرسلنا السماء علیهم مدرارا و جعلنا الأنهار تجري من تحتهم فأهلکناهم بذنوبهم وأنشأنا من بعدهم قرنا آخرین: آیا ندیده‌اند که چه اندازه پیش از ایشان جمعیت‌هایی را نابود کردیم که در زمین، آنان را توانمند ساخته بودیم؛ به‌گونه‌ای که به شما آن توان را نداده‌ایم و از آسمان به فراوانی برای آنها باران فرستادیم و جویها از زیر آنان روان ساختیم، ولی

سرانجام به خاطر گناهانشان آنان را نابود کردیم و جمعیتی دیگر پدید آوردیم.». بنابراین، تفسیر حدیث «خیر القرون» به سیصد سال، هیچ پایه و اساسی ندارد و اصطلاح امروز نمی‌تواند، قرینه بر تفسیر حدیث باشد. ابن‌منظور در لسان‌العرب پیرامون توضیح «قرن» نوشته است: قرن نسلی را می‌گویند که پس از نسل دیگر می‌آید و در مقدار فاصله زمانی این دو فصل، نظرات متفاوتي هست؛ مانند: ده سال، بیست سال، سی سال، شصت سال، هفتاد سال، هشتاد سال. در نهایه ابن اثیر آمده است: «قرن، به معناي مردم یک زمان بوده و از ماده «اقتران» گرفته شده است. گواه بر اینکه «قرن» به معنی مردم یک زمان است، شعر شاعري است که چنین سروده:

اذا ذهب القرنُ الذی انت فیهم وخُلّفت فی قرنٍ فأنت غریبٌ . یعنی: هرگاه مردمی که تو در میان آنها هستی بروند و تو در میان مردمی دیگر بمانی، در این هنگام غریب هستی.»

ابن‌حجر عسقلانی در تفسیر حدیث «خیر القرون...» قرن را به معنای مردم یک زمان تفسیرکرده است: «القرنُ: اهلُ زمانٍ واحد متقارب اشترکوا فی امرٍ من الامور و یقال: انّ ذلک مخصوصٌ بما اذا اجتمعوا فی زمان نبیّ ٍ او رئیس یجمعهُم علی مله او مذهبٍ او عملٍ، و یطلق القرنُ علی مدةٍ من الزمان. قرن، مردم یک زمان را می‌گویند که در کاری از کارها با هم شریک باشند و گاهی به مردمی می‌گویند که در زمان یک پیامبر یا رئیس باشند که آنها را بر یک روش یا مذهب یا کاری متحد سازد و قرن، گذشته از مردم، بر خود زمان نیز گفته می‌شود.» سپس با یک محاسبه خیالی، کوشیده مدت قرن را صد سال معرفی کند تا سیصد سال اول تاریخ اسلامی را شامل شود. او گفته است چون یک نفر از صحابه به نام ابوالطفیل پس از صد سال از هجرت درگذشته است، پس عصر صحابه را باید صدسال دانست؛ اما ملاک، عمر بیشتر صحابه است، نه فرد نادر آنها که در هفتاد سالگی درگذشته‌اند. خود او هم معتقد است: متوسط سن افراد همان هفتاد سال است. یادآور می‌شویم با اختلاف زیادي که در مدت «قرن» است، نمی‌توان آن را به صد سال تفسیر کرد. از این گذشته، قرآن بهترین مدرک است که هرگز قرن را نه به معنی صدسال، بلکه مردم یک زمان دانسته است و حداکثر مدت عمر مردم یک زمان را هفتاد سال حساب می‌کنند، نه بیشتر. فرض کنیم مقصود همان سیصد سال اول است؛ اکنون می‌پرسیم چگونه می‌توان آن سه قرن را، شریف‌ترین قرن‌ها خواند در حالی که آنچه اهل حدیث، بدعت می‌خوانند، همگی در همان صد سال نخست یا کمی بیش از آن بوده است؟

ظهور «خوارج» در سال 39ق آغاز شد و بعداً هم ادامه یافت و بعد به فرقه‌هاي گوناگون تقسیم شدند. پایه‌گذار «مرجئه» حسن بن محمد حنفیه است که در اواخر قرن نخست درگذشت، هرچند «ارجاء» در طول زمان معانی مختلفی به خود گرفته است. «تفکر قدري» از معبدبن عبدا جهنی بصری، متوفای 80 ق، آغاز

شد. پس از او پرچم «قدریه» را غیلان بن مسلم دمشقی به دست گرفت و در سال 105 در دمشق به دار آویخته شد. «تفکر معتزلي» در سال 105ق پی‌ریزی شد؛ آنگاه که واصل‌بن‌عطا از مکتب استادش، حسن بصری جدا شد و اعتزال را پی‌ریزی کرد. حال که اکثر مذاهب و فرقه‌هایي که از نظر «سلفیه» باطل هستند، درآخر قرن اول و اوایل قرن دوم پدید آمده است، چگونه می‌توان آن سه قرن را، «خیرالقرون» خواند؟ به طور خلاصه باید گفت: حدیث «خیرالقرون» از دو نظر مخدوش است:

1ـ از نظر تفسیر کلمه «قرن» به صدسال و کلیه کسانی که در این سه قرن می‌زیسته‌اند.

2ـ از نظر واقعیت و تحقق خارجد؛ زیرا مذاهب انحرافی در همان دو قرن نخست رشد کرد و گسترش یافت و گروه‌بندی‌ها در آن زمان پدید آمد.

سؤال دوم: خصیصه انسانی، همواره، داشتن اختلاف و تفاوت در فکر و اندیشه است و اصحاب و حتی تابعان، از این خصیصه مستثنا نبودند و حتی در عصر رسول خدا(ص)، چه رسد به زمان پس از درگذشت آن حضرت، برداشت‌های مختلفی از اسلام داشتند که اینک به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم:

الف) اختلاف در عصر نبوي

1ـ اختلاف در غنیمت‌هاي جنگی بدر: یاران پیامبر(ص) پس از پیروزی در جنگ بدر، درباره اسیران جنگی و غنیمت‌ها به دو گروه تقسیم شدند: گروهی بر کشتن آنان اصرار داشتند و گروهی پیشنهاد می‌کردند از آنها فدیه بگیرید و آنان را آزاد کنید. این اختلاف به قدری شدید بود که قرآن به نکوهش آنان پرداخت: «لولا کتابٌ من اﷲ سبق لمسّکُم فیما أخذتُم عذابٌ عظیم: اگر نوشته ثابتی از جانب خدا از پیش نبود، در این کاری که در پیش گرفته‌اید، کیفر بزرگی به شما می‌رسید.»

2ـ صلح حدیبیه: در صلح حدیبیه هنگامي که پیامبر(ص) با قریش صلح کرد و حتی حاضر شد در عهدنامه عنوان «رسول‌اﷲ» را از کنار نام خود بردارد، موجی از اختلاف پدید آمد. گروهی صلحنامه را مایه ذلت می‌خواندند و به یکدیگر می‌گفتند: «فعلام نُعطی الدنیه فی دیننا؟»، ولی گروه دیگر تسلیم رسول خدا(ص) بودند.

3ـ روزه در سفر: رسول گرامی(ص) در سال هشتم هجری، در روز دهم ماه رمضان، از مدینه خارج شد و هنگامی که به نقطه‌ای به نام «کراع‌الغمیم» رسید، کاسه آبی خواست و آن را بلند کرد؛ به طوري که همه مردم دیدند. آنگاه حضرت از آن نوشید. به حضرت گفتند که برخی به حالت روزه باقی مانده‌اند، فرمود: «اولئک العصاه، اولئک العصاه: آنها گنهکارند، آنها گنهکارند.»

4ـ جلوگیری از نگارش نامه: رسول گرامی(ص) در بستر بیماری بود و گروهی از یاران، گردش را گرفته بودند. فرمود: «قلم و کاغذی بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید.» گروهی با آوردن قلم و کاغذ موافقت کردند و گروهی سرسختانه با آن مخالفت کردند. هنگامي که حضرت اختلاف آنان را دید، فرمود: «برخیزید! شایسته نیست نزد من با یکدیگر کشمکش کنید.»

حال با وجود اختلاف در میان صحابه، تکلیف چیست؟ آیا مجاز هستیم به هر کدام عمل کنیم یا راهی برای ترجیح وجود دارد؟

ب) اختلاف پس از پیامبر(ص)

اختلاف فکری در میان انسان‌ها، امری طبیعی است و صحابه و تابعین هم از این امر طبیعی، مستثنا نبودند و اختلاف آنان در مسائل عقیدتی و شرعی بیش از آن است که در اینجا ذکر شود. هنوز آب غسل پیامبر(ص) خشک نشده بود که در انتخاب خلیفه، اختلاف‌نظر شدیدی در میان صحابه بروز کرد. حتی کار به زد و خورد کشید و اگر کسی وقایع سقیفه را در تاریخ طبری و دیگر کتابهای تاریخی بخواند، عمق اختلاف را درک می‌کند.

پس از استحکام پایه‌های خلافت، اختلاف در فکر و اندیشه، در میان یاران، گسترش یافت و ریشه فرقه‌هاي اسلامی همچون قدریه، مرجئه، معتزله، مجسمه، همه و همه در قرن اول تاریخ اسلامی پدید آمد و در دوران تابعین و تابعین تابعین رو به فزونی نهاد. اکنون این سؤال مطرح می‌شود: اگر باید فهم و برداشت «سلف» را ملاک فهم قرآن و سنت بگیریم، مقصود کدام فهم و کدام برداشت است؟ این «هفتاد و سه فرقه» در همان اعصار نخست پدید آمدند و جمعیت‌هایی را به خود وابسته کردند. پس چرا همه آنها را «جز یکی» در آتش می‌دانید و سرزنش می‌کنید؛ در حالی که آنها هم از «سلف» بوده‌اند؟ شدیدترین جنگ و نزاع‌ها، در سه قرن نخست اسلام، در حکومت امویان و عباسیان رخ داد و هر کدام از این فرقه‌ها،

برای خود مکتب و منطقی داشتند. چگونه می‌توان همه این اختلافها را نادیده گرفت و یک «سلف صالح» منسجم و دور از اختلاف تصور کرد که در همه مسائل، ملاک سنجش حق و باطل باشد؟

سؤال سوم: اگر بناست به فهم و درک سلف صالح در سه قرن اول مراجعه کنیم، چرا فهم اهل‌بیت و سخنان آنان میزان حق و باطل نباشد؟ آنان خود از سلف صالح و برترین آنها و در فهم مسایل دینی بی‌نیازترین امت اسلامی بودند و پیامبر گرامی(ص) آنان را همتا و همسنگ قرآن قرار داد و فرمود: «انّی تارکٌ فیکم الثّقلین، کتاب اللّه و عترتی، ما إن تمسّکتُم بهما لن تضلّوا ابدا: من در میان شما دو چیز گرانبها یعنی قرآن و اهل بیت خودم را بر جا می‌گذارم که اگر از آنها پیروی کنید، هرگز گمراه نمی‌شوید.» چرا این همه روایات از پیامبر گرامی اسلام(ص)درباره دختر گرامی‌اش که او را «سیدة نساءالعالمین» و فرزندانش را مانند «سفینه نوح» معرفی کرد، مورد توجه قرار نگیرد و به آنها مراجعه نشود در حالی که آنان گل سرسبد سلف صالح بودند؟

سؤال چهارم: مسلمانان به شهادت قرآن، رسالت پیامبر(ص) را خاتم رسالت‌ها و نبوت او را پایان‌بخش نبوت‌ها می‌دانند و آنچه مربوط به دین و شریعت است، باید از خود رسول خدا(ص) به مردم برسد. با توجه به این اصل، چگونه می‌توان فهم صحابی را برای دیگران حجت دانست، در حالی که معنای آن این است که هنوز باب نبوت و گزارش از عالم معنا بسته نشده و یکی از حجت‌های خدا، فهم و اجتهاد صحابه است؟

شوکانی ـ از طرفداران مسلک وهابی ـ به این حقیقت، اعتراف کرده و گفته: حق این است که قول صحابی حجت نیست. خدا برای این امت، جز یک پیامبر و رسول نفرستاده است. صحابه و کسانی که پس از آنان می‌آیند، همگان مکلفند از کتاب و سنت، پیروی کنند، آن کس که بگوید جز کتاب و سنت، حجت دیگری هست، در دین خدا چیزی را گفته است که خدا به آن، امر نکرده است.

سؤال پنجم: سلفی‌ها می‌گویند ما سیره سلف صالح را مبناي عمل خود قرار داده‌ایم. اگر قید «صالح» احترازی است و پیشینیان را به دو گروه صالح و غیرصالح تقسیم می‌کند، اشکال این است که راه تشخیص صالح از غیرصالح چیست؟ آیا حکام اموی که خون اهل‌بیت پیامبر(ص) و هزاران بی‌گناه را ریختند، از سلف صالح هستند؟ آیا خلفای بنی‌عباس که نخستین خلیفه آنان مشهور به «سفاح: خونریز» است، از «سلف صالح» هستند؟ محدثان و فقیهانی که با این نظام‌ها همسو بودند و توجیه‌گر کارهای آنان بودند، از کدام دسته‌اند: صالحند، یا غیرصالح؟

به طور مسلم این گروه، قید صالح را قید توضیحی می‌دانند و همه «سلف» را صالح می‌شمارند؛ ولی تاریخ به شدت این پندار را رد می‌کند. با منطق سلفیه، چگونه می‌توان قتل خلیفه سوم را توجیه کرد؟ مقتول از صحابه و قاتلان نیز از صحابه و تابعان بودند! چگونه می‌توان جنگ‌های سه‌گانه «جمل»، «صفین» و «نهروان» را توصیه کرد؟ آیا کسانی که بر ضد خلیفه منتخب قیام کردند، همگان سلف صالح بودند؟

سلفی‌ها می‌گویند: «ما نباید درباره آنان سخن بگوییم. خدا شمشیرهای ما را از خون آنها پاک دانسته است. پس زبان خود را نیز آلوده نکنیم.» اکنون باید پرسید: آیا این منطق، سخن وحی است یا سخن بشر خطاکار؟ چگونه می‌توانیم درباره تابعان، سخن بگوییم؛ اما درباره اصحاب، حق سخن گفتن نداریم؟ قرآن درباره خطوط قرمز، بسیار سخن گفته؛ ولي آنها را خط قرمز ندانسته است. از این گذشته، آنان واسطه‌هاي رساندن دین به ما هستند و با سکوت درباره آنان، سؤالاتمان حل نمی‌شود.

سؤال ششم: اگر ملاک، فهم و درک سلف است، نتیجه این می‌شود که عقل و شعور خود را تعطیل کنیم و فقط به سخنان سلف گوش دهیم؛ بنابراین مسائلی که سلف درباره آنها چیزی نگفته‌اند، نباید بیان شود. به همین علت یکی از انتقادها درباره نظریه احمد بن حنبل که قرآن را قدیم معرفی می‌کرد، این است که قرآن و سنت درباره قدیم یا حادث بودن قرآن سخني نگفته‌اند، پس چگونه او در این باره اظهارنظر می‌کند؟! چگونه می‌توان به نظریه سلف اکتفا کرد، در حالی که هزاران مسئله در زمینه عقاید و احکام پاسخ می‌طلبند؟ چگونه می‌شود از این مسائل بگذریم و پاسخ دین خاتم به آنها را بیان نکنیم؟

سؤال هفتم: روش سلف این بود که گوینده شهادتین را مسلمان تلقی مي‌کردند و هرگز قلب‌هاي مردم را نمی‌شکافتند تا از عقیده آنها تفتیش کنند. از رسول خدا(ص) نقل شده‌است که فرمود: «من نیامده‌ام تا قلوب مردم را بشکافم و از درون آنها مطلع شوم.» رسول گرامي اسلام(ص) این حدیث را در زمانی بیان فرمودند که خالدبن ولید به ایشان گفت: «بسیاري از نمازگزاران، به زبان چیزی را می‌گویند که در دل، قبول ندارند». حضرت در پاسخ فرمود: «انّی لم اُومر أن أنقب عن قلوب الناس و لا اشقّ بطونهم: من هرگز مأمور به تفتیش قلوب مردم و شکافتن درون آنها نشده‌ام.»

سلف صالح به این روش عمل مي‌کردند و جز گروهي اندکی به نام خوارج، کسی اهل «تکفیر» نبود. به خود حق می‌دادند دیگران را نقد کنند؛ اما به خاطر اختلاف فکری، عقیدتی و عملی، یکدیگر را تکفیر نمی‌کردند. اکنون گروهي که ادعای پیروی از این سلف صالح را دارند، تنها با سلاح تکفیر و تفجیر و عملیات انتحاری با مسلمانان روبرو مي‌شوند و موج تکفیري که از سوی جریان سلفی به راه افتاده

است، آبروی اسلام را در جهان به خطر انداخته و احیاگر اندیشه باطل کشیشان شده است که می‌گفتند: «اسلام، در پرتو شمشیر پیشرفت کرده است!»

سؤال هشتم: کتاب و سنت که سلفی‌ها آنها را منبع فکري خود می‌دانند، نسبت به عقل بسیار تأکید می‌کنند. واژه «عقل» در قرآن 49 بار آمده است و واژه‌های «نُهی» و «لُبّ»، در موارد زیادي به کار رفته است. ما خدا و رسالت پیامبر(ص) را با عقل شناخته‌ایم. چگونه این خلف صالح به «سلف صالح» نسبت می‌دهد که بهره‌گیری از عقل، کار «عقل‌گرایان» است و «عقل‌گرایان» جایگاهی در میان مسلمانان ندارند؟! آنان توجه ندارند که کنار نهادن خرد و بی‌اعتنایی به آن سبب می‌شود که اصل دین متزلزل شود. اساس دین که همان شناخت خدا و شناخت انبیا و آخرین پیامبر(ص) است، تنها با کتاب و سنت، انجام نمی‌شود. حتی قرآن مجید، «توحید در خالقیت و ربوبیت» را با قانون خرد ثابت می‌کند و می‌فرماید: «لو کان فیهما آلهه ٌ إلا اُ لفسدتا: اگر در آسمان و زمین، خدایانی جز ا وجود داشتند، آن دو تباه و نابود می‌شدند.»

پس از درگذشت ابن‌تیمیه و هجوم فقیهان همه مذاهب بر ضد او، دعوت به پیروی از اهل حدیث، آن هم به شیوه این گروه محدود، چندان رونقی نداشت و برخی از شاگردان او، مانند ذهبی (م748ق) و ابن قیم (م751ق) و ابن‌کثیر (م77ق) نتوانستند شیوه او را ترویج و گسترش دهند و پیروانی فراهم آورند؛ زیرا او این فکر را در شام و مصر مطرح کرد که مرکز علم و دانش و قله فقاهت بود. این شیوه در قرنهای بعد، به وسیله محمدبن عبدالوهاب (م1207ق) در سرزمین نجد که فاقد علمای برجسته بود، احیا گردید و گسترش یافت و بر اثر حمایت آل‌سعود، در آنجا به صورت مذهب رسمی درآمد و با تسخیر حرمین شریفین در پرتو حمایت استعمار انگلیس، بر این مناطق تحمیل گشت و تمام مراکز علمی و دانشگاهي و مساجد و منابر وعظ و خطابه رسمی در اختیار آنان قرار گرفت و گروه‌های دیگر، از این مراکز بی‌بهره شدند.

از نظر محققان، شعار «سلفیه»، نخست در مطبوعات مصر مطرح شد؛ آنگاه که مصر به اشغال انگلستان درآمد و گروهی از مصلحان مانند سیدجمال‌الدین اسدآبادی (م1316ق) و شیخ محمد عبده (م1323ق) در مقابل هجوم فرهنگ و تمدن غرب، تصور کردند که راه رهایی از چنگ اشغالگران این است که در مقابل گروهی که فریب فرهنگ غربی را خورده و بیشتر در آنها هضم شده بودند، مردم را به همان اسلام پیشینیان دعوت کنند. گروه اول برای اینکه حرکت خود را با شعاری زیبا، همراه کنند، شعار «سلفیه» را انتخاب کردند تا بگویند ما پیرو اسلام راستین قرون نخستین هستیم. ولی آنان از احیای این مکتب، هرگز قصد تکفیر دیگران یا ایجاد شکاف در میان مسلمانان را نداشتند، بلکه از روی خوش‌بینی به صحابه و تابعان، این مسلک را ترویج کردند. در سال 1929م که جمعیت «اخوان‌المسلمین» در مصر تشکیل

شد، آنها نیز به این مسلک رغبت نشان دادند و خیال ‌کردند پیروی از گروههای نخستین اسلامی ـ صحابه و تابعین ـ نجات‌بخش امت‌ اسلامی است؛ ولی در عین حال به همه فرقه‌ها، روی خوش نشان داده، غالباً به مسائل سیاسی و در رأس آنان تأسیس حکومت پرداختند؛ اما سلفی‌گری در نجد که خود را وارث محمدبن عبدالوهاب می‌دانست، موجی از تندروی و سختگیری به راه انداخت و کم‌کم به تکفیر همه مسلمانان پرداخت و گاهی برای ساکت کردن مخالفان، شیعه را تکفیر کرد، اشاعره و صوفیه و مذاهب دیگر را اهل بدعت خواند و مدعی شد که اسلام ناب در اختیار سلف بوده و فهم آنان از کتاب و سنت برای همگان حجت است و هر کس از این راه، عدول نماید، بدعت‌گذار یا خارج از اسلام است. آنچه که از این رهگذر قابل تامل است حمایت آل سعود از اندیشه‌ي سلفي است. انديشه‌اي كه با بقاي حاكميت آل سعود در عربستان سعودي گره خورده است. در واقع آل سعود با پيوند زدن خود با انديشه‌ي سلفي و ترويج و گسترش آن به عنوان برداشت صحيح از اسلام و به زعم خودشان اسلام راستين، سعي دارند تا حاكميت سعودي را به عنوان حاكميتي وديعه نهاده شده از جانب خداوند بين خود معرفي كنند. كه از نتايج آن ايجاد پشتوانه اجتماعي در بين ملت‌هاي عربي به عنوان حاكم مشروع مي‌باشد. اما جريان سلفي به همين جا محدود نمي‌شود. از همينجاست كه بخش دوم جريان سلفي خودنمايي مي‌كند.

بخش دوم جريان سلفي، در واقع، سلفي‌گري افراطي است. كه بارزترين نكته در مورد آنها به كارگيري رفتارهاي خشونت‌آميز در پيشبرد افكار و عقايد خود مي‌باشد. حمايت عربستان از اين جريان دوگانه بوده و براساس منافع مورد نظر خود به اين جريانات نزديک شده و يا از آنها فاصله گرفته است. نگاه عربستان به داعش از همين منظر قابل بررسي است. يعني به عنوان جريان سلفي افراط گرا.

2- حمايت مالي،

در سال ۲۰۱۰ و با انتشار اسناد محرمانه توسط ويكي ليكس ، هيلاري كلينتون اعلام كرده بود كه عربستان سعودي بهترين منبع مالي براي گروه هاي شبه نظامي در منطقه است گروه هايي مانند طالبان.اما عربستان پس از حادثه همواره تلاش كرد تا اين اتهام را از خود دور كند. اگرچه در مورد گروه داعش اين وضعيت با توجه به نگراني جامعه‌ي جهاني از رشد اين گروهک و رفتارهاي خشونت آميز آنها در برخورد با مخالفين خود، حمايت‌هاي مالي عربستان از راه‌هاي غيرمستقيم صورت مي‌گيرد.

3- تامين منابع انساني، اگرچه در مقايسه با دو مورد بالا نقش عربستان در اين حوزه كمرنگ‌تر است اما عربستان به عنوان يكي از كشورهاي تامين كننده‌ي نيروي انساني داعش فعال است و اين ماجرا با توجه به سابقه‌ي تفكر سلفي‌گري در اين كشور موضوع غيرقابل انتظاري نيست.

اما داستان در اينجا ختم نمي‌شود. نگاه آل سعود به داعش در ابتدا همچون نگاهش به ساير گروه‌هاي وهابي و يا سلفي حاضر در منطقه بود، كه از يک سو حامي و مبلغ جريان سلفي‌گري هستند و از سوي ديگربه زعم مسئولان سعودي عاملي براي مهار قدرت گيري روزافزون جمهوري اسلامي ايران. اما با پيشروي و گسترش داعش در منطقه و ايجاد بحراني كه منافع و امنيت ملي كشورهاي ديگر، كه در راس آنها ايالات متحده‌ي آمريكا قرار دارد، را مورد تهديد قرار مي‌دهد؛ رژيم سعودي مجبور شده نقشي دوگانه را در برخورد با داعش بازي كند.

مدت زمان زيادي از انتشار ليست سازمان‌هاي تروريستي توسط رياض كه در آن نام گروه تكفيري داعش به عنوان گروه‌هاي تروريستي آورده شده، نگذشته است. در مورد انگيزه‌ها و دلايل مقامات سعودي از آوردن نام اسامي در ليست تروريستي نيز تحليل هاي متعددي است ليكن شرح آن منظور اين نوشتار نيست. آنچه مد نظر است نوع برخورد رياض با پديده خود ساخته‌اي تحت نام دولت اسلامي عراق و شام (داعش) است كه سعودي ها حتي يكبار در طول سه سال بحران آفريني اين گروهک تكفيري در سوريه حاضر نشدند اقدامات جنايت آميز آن را محكوم كنند چه رسد به اينكه نام آن را در فهرست تروريستي خود درج نمايند. اما هميشه براي يک چنين دولت‌هايي حفظ حاكميت به هر شيوه‌اي، در اولويت است. از آنجا كه حاكميت سعودي‌ها به شدت وابسته به سياست‌هاي واشنگتن مي‌باشد، با تغيير رويكرد آمريكا و به تبع آن كشورهاي اروپايي نسبت به داعش، رياض نيز مجبور شده است در سياست‌هاي خود تجديد نظر كند. مصداق اين رفتار دولت‌هاي مرتجع عربي و غربي با گروه‌هاي تروريستي در سوريه و عراق همان بهره گيري از استانداردهاي دوگانه آنان در برخورد با تحولات جهاني است. به اين معني كه تا زماني كه تروريست‌ها دور از مرزهاي آنان به اقدامات تروريستي مبادرت مي ورزند و به نوعي منافع آنان را تامين مي كنند اين گونه از تروريسم نه تنها نبايد محكوم و تعقيب شود كه بايد براي استمرار آن تا تحقق اهداف تامين مالي نيز بشوند اما زماني كه حس شود تروريسم ممكن است به درون مرزهاي آنان تسري يابد آنگاه اين تروريسم از نوع بد تلقي شده و بايد براي نابودي آن همت كرد.

البته اين تغيير سياست‌ها چندان هم با ميل و رغبت نبوده است، كما اينكه در ائتلاف عليه داعش با پيش شرط(حمايت آمريكا از گروه هاي شورشي حاضر در سوريه افزايش يابد تا بدين ترتيب حكومت بشار اسد در موضع ضعف قرار بگيرد) گذاشتن براي پيوستن به اين ائتلاف با بي ميلي به اين ائتلاف پيوستند. البته دلايل آنها از اين رفتار دوگانه به سياست‌هاي آنان در رقابت منطقه‌اي با ايران بازمي‌گردد. آل سعود در مبارزه با داعش از يک سو همسو شدن با سياست‌هاي اصلي‌ترين پشتيبان خود و همچنين مهمترين مشتري نفت خود را مي‌بيند، اما از سوي ديگر ضعيف شدن بزرگترين سركوبگر حال حاضر شيعيان و همچنين بشار اسد را مي بيند كه از حمايت تمام قد جمهوري اسلامي ايران برخوردار است. اگرچه رفتار

جمهوري اسلامي ايران با بشار اسد براساس قوانين بين الملل بوده و پذيرفتن دولت بشار اسد از سوي جمهوري اسلامي حركتي منطبق با عرف بين الملل است، و كاري خلاف قانون از سوي جمهوري اسلامي ايران صورت نگرفته است. اما در هر صورت اين به معناي پيروزي جمهوري اسلامي در سياست‌هاي منطقه‌اي و فرامنطقه‌اي مي‌باشد كه براي آل سعود به معناي شكست از دشمن قسم خورده‌ي خويش است. بنابراين مي‌توان گفت چنانچه فشارهاي سياسي بيروني بر آل سعود نباشد، ترجيح مي‌دهد به حمايت از داعش بپردازد.

منابع:

اصول كافي، كليني، ج1، ص 27.

السلفيه مرحله زمينه مباركه لا مذهب اسلامي، محمد سعيد رمضان البوطي، ص 232 ـ 233.

صحيح بخاري، حديث شماره 2652، 3651 و 6429.

لسان‌العرب، ج 13، ص 313، ماده «قرن».

فتح‌الباري، ج 7، ص 4، باب فضائل اصحاب النبي (ص)

سيره ابن هشام، ج3، ص346.

نوري، شرح صحيح مسلم، ج7، ص32.

صحيح مسلم، ج7، ص122-123؛ ترمذي، شماره 874 ؛ كنزالعمال، ج1، ص44 و حاكم مستدرک، ج3، ص148.

مستدرک حاكم، ج3، ‌ص151.

صحيح مسلم، باب زكات، حديث شماره 2341.

http://baharnews.ir/vdcjyhex.uqemvzsffu.html

http://www.daesh.ir

ForeignPolicy.com Article by Barak Barfi, Aaron Y. Zelin 2013